

فصلنامه علمی پژوهشی کاوش‌نامه

سال یازدهم (۱۳۸۹)، شماره ۲۰

## صرف پارسی\*

### یکی از کهن‌ترین کتابهای چاپی دستور زبان فارسی

دکتر محمد کاظم کهدویی

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه یزد

#### چکیده

آشنایی با قواعد زبان فارسی، برای درک بهتر و بیشتر آن، همواره مورد نیاز بوده است. از آنجا که به سبب آمیختگی زبان فارسی و عربی، بیشتر به قواعد زبان عربی پرداخته شده ضرورت تدوین و تحقیق درباره دستور زبان فارسی بیش از پیش احساس می‌شود.

رواج زبان فارسی در کشورهای غیر فارسی زبان نظیر هند و پاکستان و... باعث گردیده تا بیشترین تألیفات در این زمینه در آن کشورها صورت گیرد. یکی از قدیمی‌ترین کتاب‌های چاپی دستور فارسی، کتاب «صرف پارسی» اثر «داتا رام برهمن» است که در سال ۱۲۴۱ هجری در هندوستان نوشته و در سال ۱۲۵۱ هجری در همانجا به چاپ رسیده است.

مؤلف کتاب «صرف پارسی» با نهایت ذوق و سلیقه در یافتن الفاظ، کلمات، حروف و شواهد شعری توانایی خود را نشان داده است. مطالب کتاب مذکور - بجز در مواردی اندک - با دستورهای امروزی قابل انطباق است.

در این مقاله ضمن معرفی کتاب مزبور، به سهوهایی که در آن راه یافته، اشاره شده است.

کلیدواژه‌ها: صرف فارسی، داتا رام برهمن، دستور فارسی، قواعد صرف.

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۹/۲/۸

\* تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۶/۲۷

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: Mka35@yahoo.com

## مقدمه

هر زبانی قواعدی دارد که از آن به صرف و نحو و اشتقاق و ... تعبیر می‌شود و معنای حقیقی آن، تحویل یک اصل به اشکال و صیغه‌های مختلف و برگرداندن مشتقات به یک ریشه و طریق صرف افعال برای فهماندن مقاصد و قواعد جمله بندی و خصایص ترکیبات مختلف است و اگر دیر یا زود این قواعد تدوین شده و یا نشده باشد، دلیل بر عدم وجود آنها نیست، چه بسا که ملتها، قرنهای متمادی درست سخن گفته و درست نوشته‌اند و شعر ساخته‌اند و خطابه رانده‌اند، بدون اینکه در فکر تطبیق سخنان خود با قواعد صرف و نحو زبان بوده باشند، یا در این باره، کتابی تألیف شده باشد؛ مثل شاعری که طبع موزون وی برای سرودن اشعار زیبا کفایت می‌کند و شاید هرگز هم علم عروض و معانی و بیان نخوانده است، و نه زحافات می‌شناسد و نه ردیف و قافیه و شکلهای مختلف آن را خوانده است و نه خبری از وصل و خروج و مزید و نایره دارد. به قول حافظ «طبع چون آب و غزلهای روان ما را بس». معروف است که یونانیها اولین بار قسمتی از قواعد زبان را در قرن پنجم پیش از میلاد تدوین کردند، و رومیها برای زبان لاتینی در قرن اول پیش از میلاد، قواعد صرف و نحو نوشتند (همایی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۴).

سریانیها جمع و تدوین قواعد نحو زبان را از اواسط قرن پنجم میلادی شروع کردند و نخستین مدون نحو سریانی را یعقوب رهاوی، اسقف معروف (متوفی ۴۶۰م.) دانسته‌اند. برای زبان عربی هم از قرن اول هجری، تدوین قواعد نحو شروع شد؛ اولین واضع علم نحو را حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) دانسته‌اند و ابوالاسود دوئلی (ف ۶۷هـ) نیز که واضع و مدون نحو عربی شمرده می‌شود، از اصحاب خاص و دوستان حضرت علی (ع) بوده است که به راهنمایی آن حضرت به تدوین نحو توفیق یافت. (همان، ص ۱۱۵)

اولین واضع علم صرف هم به روایت سیوطی در کتاب «بغیة الوعاة والمزهر»، معاذ هراء (ف ۱۸۷ هـ) از ایرانیان مقیم کوفه بوده است. (همانجا)

مرحوم جلال‌الدین همایی در مقاله‌ای مبسوط (که در مقدمه لغت‌نامه دهخدا ثبت شده) پس از ذکر تاریخچه‌ای اجمالی از صرف و نحو عربی، و سابقه دستور در یونان آورده است:

«تدوین صرف و نحو کامل زبان فارسی امروز، هم تازگی دارد و هم اهمیّت». (همایی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۹) و پس از آن هم پاره‌ای علل و موجبات احتیاج به تدوین صرف و نحو فارسی را بیان می‌دارد؛ به گفته وی، «دانشمندان ما از قدیم تاکنون، متأسفانه بیشتر سعی و تلاش و کوشش خود را در زبانهای بیگانه صرف کرده، سهل است که پاره‌ای از کوته اندیشگان، اصلاً زبان و ادبیات فارسی را خوار و بی‌مقدار شمرده‌اند». (دهخدا، ۱۳۷۷، مقدمه ص ۱۲۰) دانشمندان حاضر بیشتر در زبانهای اروپایی کار می‌کنند، علمای قدیم هم تمام هم‌خود را در تدوین و تکمیل زبان و ادبیات عرب مبذول داشتند و به زبان فارسی چندان اعتنا نکردند، در صورتی که اگر عشر آن همه زحمت و رنج را برای قواعد فارسی متحمل شده بودند، صرف و نحو و معانی و بیان و لغت فارسی نیز به حدّ کمال می‌رسید. (همانجا)

در ادامه آمده است که... «اندک مایه توجّهی که به قواعد زبان فارسی شده، و مقدار کمی، سراپا نقص و عیب، که از کتب لغت و صرف و اشتقاق برای فارسی زبانان مدوّن گشته، از برکت رواج این زبان در میان ملل غیر فارسی زبان از قبیل هندیها و ترکها بوده است. از این جهت می‌بینیم که بیشتر این کتابها، در هندوستان و بخش کمی هم در ممالک ترک زبان تألیف شده است.» (همانجا)

قدیمی‌ترین کتابی که در آن مواردی از صرف و اشتقاق فارسی ذکر شده، کتاب «المعجم فی معاییر اشعار العجم» تألیف شمس‌قیس‌رازی (اوایل قرن هفتم) است، که مواردی در خصوص ادوات و حروف و معانی و مصدر و صفات فاعلی و صیغه تفضیل و... دارد. که به سبب ارتباط آنها با بلاغت و عروض و قافیه به ذکر آنها پرداخته است، نه آنکه منظور شمس‌قیس، ایراد مبحث دستور زبان فارسی بوده باشد. (رازی، ۱۳۶۰، صص ۲۴۵-۲۰۶)

در مقدمه بعضی فرهنگ‌های فارسی مانند: فرهنگ جهانگیری، تألیف جمال‌الدین حسین اینجوی شیرازی (۱۰۱۴-۹۶۳هـ) برهان قاطع، تألیف محمد حسین بن خلف تبریزی (۱۰۶۲ هـ). به اجمال، مقداری راجع به صرف و اشتقاق، مطلب نوشته شده است. مرحوم همایی در مقاله دستور زبان فارسی، (دهخدا، ۱۳۷۷، ص ۱۲۸) از سه کتاب دستور زبان فارسی نام برده که قدیمی‌ترین در نوع خود است:

۱. کتاب «قواعد صرف و نحو فارسی» تألیف عبدالکریم بن ابی‌القاسم ایروانی را نخستین کتابی می‌داند که در موضوع قواعد صرف فارسی در قرن سیزدهم هجری، تألیف و در تبریز به سال ۱۲۶۲ هـ. چاپ شده است. این کتاب در زمان سلطنت محمدشاه و حکومت بهمن میرزا در آذربایجان برای فرزندش محمدعلی میرزا تألیف و مطالب کتاب را در چهارده «فایده» تقسیم کرده و گاهی نیز به اشعار فارسی استشهاد نموده است.

۲. کتاب «صرف و نحو فارسی» تألیف حاج محمد کریم خان بن ابراهیم خان کرمانی (چاپ ۱۲۷۵ هـ.) که بنا به نوشته مرحوم همایی، این کتاب بعد از کتاب ایروانی، مقدم بر دیگر کتبی است که در قواعد و دستور زبان فارسی در عصر اخیر تألیف شده است.

جالب آن است که عبدالکریم ایروانی می‌نویسد: «چون فرزند ارجمندم میرزا محمدعلی را در تحصیل مراقب بودم. درصدد برآمدم که برای او این کتاب را تألیف کنم» (دهخدا، ۱۳۷۷، ص ۱۲۸) و حاج محمد کریم خان هم در مقدمه آورده است: «چون فرزند ارجمندم محمد به تحصیل صرف و نحو مشغول بود، من به تألیف این کتاب پرداختم» (همانجا) وی همچنین اذعان دارد به اینکه اگر کسی ببیند بعضی مسائل فوت شده و به خاطر خواننده می‌رسد، بر او نکته نگیرد ...

به نظر می‌رسد که مقصود مؤلف از تألیف این کتاب، یاد دادن صرف و نحو عربی بوده؛ اما ضمناً صرف و نحوی از فارسی هم نوشته است. (همان، ص ۱۲۹)

۳. کتاب «تنبيه الصبيان» از محمد حسين بن مسعود بن عبدالرحيم انصاری (چاپ ۱۲۹۸ ه. ش.)

مؤلف این کتاب نیز بنا به آنچه در مقدمه آورده، در سال ۱۲۹۸ ه. ش. به شغل کارپردازی دولت ایران، در طرابزون فرانسه اقامت داشته و برای تکمیل زبان فرانسه، به قواعد فارسی احساس نیاز می‌کند. بدین سبب به ترتیب قواعد مختصر زبان فارسی می‌پردازد و آن را «تنبيه الصبيان» نام می‌نهد. کتابهای دیگری که در اوایل سده چهاردهم در قواعد و دستور فارسی تألیف شده، عبارت است از:

۱. «دستور سخن» و «دبستان فارسی» از میرزا حبيب اصفهانی (چاپ شده در ۱۳۰۸ ه. ش. در استانبول)

۲. «لسان‌العجم» از میرزا حسن بن محمدتقی طالقانی (۱۳۰۵ ه. ش.)

۳. «دستور کاشف» از غلامحسین کاشف (اوایل قرن ۱۴ه)

۴. «زبان‌آموز فارسی» اثر میرزا علی‌اکبر خان ناظم‌الاطباء (۱۳۱۶ ه. ش.)

۵. «دستور فارسی» اثر میرزا عبدالعظیم خان قریب.

(دهخدا، ۱۳۷۷، صص ۱۳۰-۱۲۶)

البته در دهه‌های اخیر کتابهای مختلفی در باب دستور زبان فارسی توسط محققان و ادیبان ایرانی و افغانی نوشته شده که شرح آنها در این مقال نمی‌گنجد.

مرحوم میرزا حبيب اصفهانی، (اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری) کتاب «دستور سخن» و «دبستان فارسی» را نوشت که مرحوم همایی، گذاشتن سنگ بنای طرز قواعد و دستور زبان فارسی را توسط وی می‌داند و او را نخستین کسی می‌شمارد که کلمه دستور را برای نام کتاب قواعد زبان پارسی اختیار کرده و قواعد فارسی را از عربی جدا ساخته و از دایره ترجمه و تقلید عرب، قدم بیرون نهاده است. (همان، ص ۱۳۰)

کتاب دیگری هم به نام **دستور پارسی آموز**، در هند آن روزگار، توسط مولانا عیدالله عبیدی نوشته، و به سال ۱۸۷۳م. در آگره به چاپ رسیده (۱۳ سال پیش از دستور سخن) که به نظر می‌رسد کاربرد لفظ دستور زبان، توسط عبیدی، مقدم بر میرزا حبیب بوده است، و کتاب «**صرف پارسی**» اثر داتارام برهمن هم از نظر زمانی بر «دستور سخن و دبستان فارسی» مقدم بوده است؛ زیرا کتابهای مرحوم میرزا حبیب، به سال ۱۳۰۸ هـ. در استانبول به طبع رسیده، در حالی که کتاب «**صرف پارسی**» به سال ۱۲۴۱ هـ. نوشته شده و به سال ۱۲۵۱ هـ. به چاپ رسیده است.

در کتاب «**دبستان فارسی**» کلمات فارسی به ده قسم تقسیم شده: اسم، صفت، ضمیر، کنایات، فعل، فرع فعل، متعلقات فعل، حروف، ادوات، و اصوات. میرزا حبیب، مصدر<sup>۱</sup> را اصل فعل می‌داند و شش قسم مصدر تصویر می‌کند: مصدر اصلی (دانستن و.....)، مصدر جعلی (فهمیدن)، مصدر بسیط (گفتن)، مصدر مرکب (برخاستن)، مصدر تخفیفی یا مرخّم (گفت و شنید)، مصدر دوّمی (امر حاضر + یدن، مثل خوابیدن، جهیدن)

برهمن، مصدر را اسمی دانسته «که از ذات فاعل صادر گردد و واقع شود بر ذات مفعول فقط، یا قائم باشد در ذات فاعل و علامت آن "دن" و "تن" است». (ص ۲۵) وی همچنین به دو مصدر «لازم» و «متعدّی» قائل است. (ص ۲۶) و متعدّی را معروف و مجهول گفته است (ص ۲۷).

در فعل التزامی، میرزا حبیب می‌گوید: التزامی آن است که در وی معنی لزوم و ایجاب باشد، چون: رفتنیم و ماندنیم (ص ۶۲ چاپ استانبول) و مرحوم قریب می‌نویسد: وجه التزامی یا وابسته و تبعی، آن است که کار را به طریق شک و تردید و دودلی و مانند آن بیان کند؛ مانند: خوب است بروید، نباید دروغ گفت، که مرحوم همایی گفته است. برای فعل «برود» کلمه التزام شاید اصطلاح مناسبی نباشد، در جایی دیگر نیز «وجه مطیعی» گفته‌اند (قریب و... ۱۳۶۷، ص ۱۶۲) و داتارام برهمن، اصطلاح «متشکی» را برای «التزامی» به کار برده است. (برهمن، ۱۲۵۱، ص ۳۳)

مرحوم عبدالعظیم خان قریب، کتاب دستور زبان فارسی خود را دنباله کار مرحوم میرزا حبیب نوشته، اما جرح و تعدیل هایی صورت داده، و به جای ده قسم کردن کلمات فارسی، به پیروی از زبان فرانسه آن را نه قسم کرده است (اسم، صفت، کنایه، عدد، فعل، قید، حرف اضافه، حرف ربط، اصوات) و همچنین اصل فعل را همچون میرزا حبیب، مصدر دانسته است.

مرحوم همایی از کتابهای دستور زبان فارسی که در هند تألیف شده، تنها از کتاب «نهج الادب» تألیف مولوی نجم‌الغنی رامپوری نام می‌برد که به سال ۱۹۱۹م. در مطبعه نولکشور لکهنو در ۸۲۲ صفحه چاپ شده است.

کتاب دستور پارسی آموز، هم در هند آن روزگار و بنگلادش امروزی، به سال ۱۸۷۳ میلادی توسط مولانا عبیدالله عبیدی، مدرس مدرسه عالیۀ داکا نوشته شده و در سه جزء یا بهره، در یک مجلد (۶۸۰ صفحه) به چاپ رسیده که گویا مرحوم همایی از آن آگاهی نداشته و در مقاله خود یادى از آن نکرده است. البته ایشان یادآور شده که ممکن است کتابهایی در این زمینه نوشته شده باشد که ما از آن اطلاعی نداریم (همایی، به نقل از دهخدا، ص ۱۳۳).

#### صرف پارسی، دستوری کهن:

از جمله کتابهای دستور زبان فارسی، که به تاریخ بیست و پنجم ماه ذیقعده، سال ۱۲۴۱ هجری در هندوستان نوشته شده و در سال ۱۲۵۱ ه. در مطبع گلدسته نشاط، در هند به چاپ سنگی زیور طبع یافته، کتاب «صرف پارسی» است. این کتاب به قطع وزیری کوچک (رقعی) در هفت فصل و ۱۴۰ صفحه ۱۱ سطری فراهم شده است که معلوم می‌شود ۲۱ سال قبل از کتاب قواعد صرف و نحو فارسی، تألیف عبدالکریم ایروانی (۱۲۶۱ ه.) نوشته شده و مقدم بر آن است.

### مؤلف کتاب:

مؤلف کتاب، بنا به آنچه در آغاز و پایان اشاره کرده، «داتارام برهمن» نام دارد که در ابتدای کتاب، درباره خود و کتاب «صرف پارسی»، چنین می گوید: «مخفی مباد که به حسب اصول بیان قواعد را مسائل معین است که ائمه لسان وضع کرده اند، اما هرکس از جهت یادگار به طور خود، به قید تحریر می درآرد. لاجرم بنده اهل سخن، داتارام برهمن، قواعد مشهوره صرف را برای اکتساب فارسی زفان که عزیزان و مبتدیان را به کارآید، به پاس خاطر برادر عزیز، چندر بهان، سلمه الله تعالی، برنگاشته، مسمی به «صرف پارسی» نمود، الهی از لغزش خطا مصون باد، مشتمل بر مقدمه و هفت فصل و خاتمه (برهمن، ۱۲۵۱هـ ص ۳).

### محتوای کتاب صرف پارسی:

مقدمه کتاب در کیفیت زبان فارسی؛

فصل اول: در بیان حروف تهجی و اسمای آنها که سی و دو است؛

فصل دوم: در تبدیل حروف و امتیاز دال مهمله از معجمه؛

فصل سوم: در تصریف؛

فصل چهارم: در تبدیل حروف ماقبل علامت مصدر و بیان مضارع؛

فصل پنجم: در حرکات؛

فصل ششم: در معانی حروف و فوائد آن؛

فصل هفتم: در حروف زائد و حروف و کلماتی که افاده معنی بعضی معانی دهد؛

خاتمه: مشتمل بر چند فایده و تبصره در بیان مصطلحات نحوی و ... .

در مقدمه، سه صفحه، در خصوص «پارس» گفته که وی پسر پهلو بن سام بن نوح است و بعضی گفته اند پسر عامور بن یافث بن سام بن نوح، و فارس معرب آن بود، و عربان گویند که فارسیان از نسل پدرام بن ارفخشذ بن سام بن نوح هستند ... . مؤلف می نویسد که در عهد قدیم، تمام ممالک ایران را پارس گفتندی، بعد از گردش روزگار،



هر ملکی به نامی دیگر مشهور شده، به هر کیفی، زبانی که در ممالک مروج است و مستعمل، آن را پارسی گویند و آن بر هفت گونه است: چهار از آن که هروی و سکزی و زاولی و سغدی باشد، متروک، و سه از آن که دری و پهلوی و پارسی بود، مستعمل. در نظر مؤلف، «دری» آن است که نقصانی در آن نبوده باشد؛ چون ابریشم و اسپید و بگو و بشنو، پس بریشم و سپید و غیره، دری نباشد، و پهلوی منسوب به پهلوی، پسر سام بن نوح است و نزد بعضی منسوب به پهل که ولایت ری و اصفهان و دینور باشد. و بعضی گویند پهلوی زبان شهری است که مردم شهر بدان حرف می‌زنند و پهلوی به معنی شهر هم آمده است.

«برهمن» می‌گوید: «زبانی که در ممالک مروج است و مستعمل، آن را پارسی گویند ... و پارسی آنکه استخر است و مردمان بدان تکلم کنند، بلکه بزرگان و ایمة دین بدان سخن گفته اند، چنانچه خواجه حافظ شیراز فرمود:

گر مطرب حریفان این پارسی بخواند

در رقص و حالت آرد پیران پارسا را

(برهمن، ۱۲۵۱، صص ۷-۵)

### فصلهای کتاب:

#### فصل اول (صص ۷-۱۳):

در بیان سی و دو حرف است که مکتوب و ملفوظ را فرق می‌گذارد و در توضیح، بدین گونه می‌آورد: الف؛ ب با بای موحد و تازی، پ، بای پارسی، ت تایی فوقانی و قرشت، ث تایی مثلثه، ج جیم تازی یا ابجد، چ، چی یا چیم، جیم پارسی، الی آخر ... از آنجا که روی حرف گاف، به جای سر کاف، سه نقطه می‌گذارد، می‌نویسد: از آن سی و دو حروف تهجی، چهار از آن خاص پارسی بود و امتیازش از سه نقطه باشد؛ پ، چ، ژ، گ و هشت از آن خاص عربی؛ چنانچه شرف‌الدین علی یزدی در این قطعه فرماید:

هشت حرف است آنکه اندر فارسی ناید همی

تا نیاموزی نباشی اندرین معنی معاف

با تو گویم تا کدام است آن حروف و یادگیر

ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف

(همان، ص ۱۰)

پس بنای کلام پارسی بر بیست و چهار حرف باشد و عربی بیست و هشت حرف

و ... (صص ۱۱-۱۰).

### فصل دوم (صص ۱۳-۲۵):

در این فصل، بحث از مهمله و معجمه آمده و به نظر مؤلف، عوض شدن حروف

در بعضی کلمات، مهمله یا معجمه است؛ مثلاً الف گاهی تبدیل به «ی» می‌شود؛ مثل

ارمغان و یرمغان (به معنی تحفه) و گاهی به دال؛ مثل: باین و بدین. یا حرف «ب» که

گاهی به صورت واو می‌آید (خواب و خواو، آب و آو) و گاهی «فا» (زبان و زفان) و

گاهی به «میم» (عُزْب و عُزْم، به معنی دانه انگور)، و بعد هم حروفی آورده که به دو

شکل به کار رفته‌اند.

«پ» در کلمه پیل و فیل.

«ث» در کیومرث و کیومرت و تهمورث و تهمورس.

«ج» در تاراج و تارات و رجه و رزه (به معنی طناب که جامه بر آن آویزند) و کج و

کژ و آخشیک و آخشیک (عنصر).

«چ» کاچی و کاشی، کاچ و کاژ (به معنی افسوس) چین و صین و دارصینی و

دارچینی، و چنگ و صنج.

«خ» چون خجیر و هجیر (زیبا) ستیخ و ستیغ (بلند و استاده و قلّه کوه) چخماق و

چقماق، کاخانه و کاشانه (اصلش کاه‌خانه است؛ چنانکه نظامی گوید: تو در کنج کاخانه

پنهان شوی).

«د» در دراج و تراج (پرنده‌ای است) زردشت و زرتشت، کدخدا و کتخدا و گردید و گردیت.

همچنین سایر حروف و تبدیل آنها را ذکر کرده و در خصوص دال و ذال نیز رباعی خواجه نصیرطوسی را آورده است:

آنان که به فارسی سخن می‌رانند

در معرض دال، ذال را نشانند

ماقبل وی ار ساکن جز «وای» بود

دال است وگرنه ذال معجم خوانند

(همان، ص ۲۱)

مصرع دوم بیت اول را چنین آورده است: «در معرض ذال دال را نشانند».

**فصل سوم (صص ۲۵ تا ۵۸):**

این فصل درباره «تصریف» نوشته شده و مؤلف در تعریف مصدر، آورده است: «اسمی که از ذات فاعل صادر گردد و واقع شود بر ذات مفعول فقط، یا قائم باشد در ذات فاعل، و در فارسی، علامت آن، دن و تن است؛ چون آمدن و گفتن، و آنچه از آن برآید، آن را مشتق گویند (ص ۲۶)». مصدر نیز بر دو قسم لازم و متعدی آمده و متعدی هم به صورت معروف و مجهول و فاعل نیز ظاهر است و مضمَر.

در تقسیم فعلها بدین صورت آورده است:

**۱- ماضی:**

که انواع آن عبارت است از: ماضی مطلق، ماضی استمرار، ماضی قریب، (آمده‌ام، آمده‌ای)، ماضی بعید، ماضی قریب و استمرار (می‌آمده‌ام، می‌آمده‌ای، می‌آمده است)، ماضی متشکی، (التزامی) در تعریف این ماضی گوید: بعدهای مخفی بر ماضی، مضارع «بودن» که «باشد» است، چون ملحق سازند، برای شک بود؛ مانند: آمده باشم، آمده باشی، آمده باشد. (ص ۳۳) ماضی متشکی استمرار، این ماضی با افزودن «می» سر ماضی متشکی درست می‌شود. (می‌آمده باشم، می‌آمده باشی ...) ماضی مع‌القدرت، این صیغه

با تقدیم ماضی «توانستن» بر ماضی، برای امکان و قدرت ساخته می شود. (توانستم آمد، توانستی آمد و ...) و چون «می» در آغاز آن بیفزایند، امکان بالاستمرار شود. ماضی مع القدرت استمرار (می توانستم آمد، می توانستی آمد ...) و چون یای مجهول ما بعد سه صیغه ماضی بیفزایند، شرط و تمنی و استمرار خواهد شد. (آمدی، آمدندی، آمدمی). در دستور پنج استاد، تنها از صیغه های: مطلق، استمراری، نقلی، بعید، و التزامی نام برده شده است. (قریب و...، ۱۳۶۷، ص ۱۵۷)

### ۲- مستقبل:

فعل «خواهد» که مضارع خواستن است، چون در اول فعل ماضی درآرند، مستقبل گرداند و ضمائر همچنان با علامت پیوندد، و اگر «ار» یا «اگر» مضارع افزوده شود، برای تمنّا به کار می رود.

### ۳- مضارع:

«می» علامت حال است در اول مضارع (می آیم، می آیی، می آید...). مضارع و حال مع القدرت، به آوردن مضارع و حال «توانستن» بر ماضی، حاصل شود: مضارع مع القدرت؛ مثل: (توانم آمد، توانی آمد، تواند آمد ...) حال مع القدرت؛ مثل: (می توانم آمد، می توانی آمد ...) و گاه باشد که به قرینه معنی شک پیدا کند؛ مثل: تواند آید و می تواند آید.

### ۴- امر حاضر:

مثل: آی، آید، و اگر بای زاید برای فصاحت در اول بیارند، مضموم بر سر کلمه مضموم و مکسور در مفتوح و مکسور، در این صورت الف اول به یای تحتانی بدل شود و یای آخر را برای تخفیف حذف کنند؛ چون: بیا، و همچنین امر مدامی (وقتی «می» بر سر امر حاضر آورند) مثل: می آ، و گاهی لفظ «باش» بعد از مفعول بیفزایند؛ مثل: آمده باش. مؤلف اضافه می کند که صیغه های واحد امرغایب و متکلم و جمع امرغایب و حاضر و متکلم را با صیغه مضارع باید برابر دانست. با آوردن میم مفتوح

بالای امر، نهی حاصل شود؛ میا، میایید. اسم فاعل به الحاق «های» مخفی در آخر صیغه جمع غایب مضارع وضع شود؛ مثل: آینده، آیندگان.

امر مدامی: همان امر استمراری است که می بر سر فعل امر آمده: می‌باش.

**تعریف مصدر متعدی مجهول:** در این بخش فقط صیغه‌های مختلف همراه با چگونگی ساخت آن، صرف شده است؛ مثل: ماضی مطلق (زده شدم) ماضی استمرار (زده می‌شدم) ماضی قریب (زده شده‌ام)، ماضی بعید (زده شده بودم) ماضی متشکی (زده شده باشم).

پس از آن توضیح داده است که ماضی قریب استمرار و ماضی متشکی استمرار و ماضی مع‌القدرت یا قدرت استمرار، نامستعمل است، و اکثر صیغه‌های مصادر لازم و متعدی معروف و مجهول را در محاوره، نامستعمل دانسته است. در ادامه نیز مستقبل و حال هم صرف شده است.

**مبنای مصدر متعدی:** مؤلف گوید: چون خواهند که بنا کنند بر دو مفعول، طریق ساختن آن، آن است که بعد از صیغه امر، لفظ «انیدن» ملحق سازند، چنانکه از گوی، گویانیدن و از شوی، شویانیدن، به خلاف دیدن که مصدر ثانی آن نمودن است و نیز «نمودن» گاه به معنی «کردن» آید.

در ذکر بعضی افعال که گاهی لازم است و گاهی متعدی، آمده است: سوختن در این مصرع: فغان که رشته جانم چو شمع می سوزد، درینجا سوختن، در ذات فاعل قائم است و رشته جان از خود می سوزد، معنی لازم است، و درین مصرع: «برق عشق تو خرمن دل سوخت»، درین جا سوختن از ذات فاعل صادر است که بر دل واقع گشته، به معنی متعدی است (ص ۵۳). در ادامه، تعدادی از مصدرهای متعدی صرف شده است (صص ۵۴-۵۸).

#### فصل چهارم (صص ۵۸-۶۷):

این فصل در تبدیل حروف ماقبل علامت مصدر و بیان مضارع آمده است و مؤلف معتقد است که ماقبل علامت مصدر، سوای این حروف یازده‌گانه، حرفی دیگر نیامده

است (شرف سخن‌آموزی) که هرگاه یکی از حروف «خس فش» ماقبل «دن» که علامت مصدر است، درآید، دال مهمله به تاي فوقانی بدل شود، به خلاف شدن، و در مضارع بعد از تبدیل حرف ماقبل، علامت همان دال مبدل بازآید، مانند: دوختن و دوز، بستن و بند، رفتن و رود، گشتن و گردد ...

پس از آن هر یک از حروف «الف، خ، ر، ز، سین، شین، ف، م، ن و واو» را ذکر کرده که در صیغه مضارع، بدل می‌شوند یا می‌افتند و...؛ مثلاً:

۱. اسقاط حرف الف؛ چون: افتاد ← افتد.
  ۲. بدل شدن الف به ه: دادن ← دهد. و افزودن «ی»: زادن ← زاید.
  ۳. بدل شدن «خ» به «ز»: دوخت ← دوز، سوخت ← سوز.
  ۴. بدل شدن «ر» به «ن»: کرد ← کند.
  ۵. حرف «ز» بدل نشود، بلکه نون میانش بیفتد: زدن ← زند.
  ۶. اول به رای مهمله: کاشتن ← کارد، نوشتن ← نورد، دوم شاذ است در کشتن و کشد متحرک شده.
  ۷. ف: اول بدل به بای موحد: کوفتن ← کوبد و روفتن ← روبد، دوم به واو: رفتن ← رود، سوم بر حال بماند: شکافتن ← شکافد، چهارم برخلاف قیاس: خفتن ← خسپد، و خوابد و خسپیدن مصدر دیگر است.
  ۸. م: به «ی» بدل شود: آمد ← آید.
  ۹. ن: ساکن متحرک گردد: افگندن ← افگند، آگندن ← آگند.
  ۱۰. واو: اول به الف و «ی» بدل شود: گشودن ← گشاید، دوم واو ساکن ماضی، در مضارع، متحرک گردد؛ چون غنودن و غنود.
  ۱۱. ی: حذف «ی» مثل کشیدن ← کشد، زاییدن ← زاید
- و کلماتی چون: دیدن و بیند و چیدن و چیند و آفریدن و آفریند و ... که شاذ است.

فصل پنجم (از صص ۶۷ - ۷۴):

فصل پنجم در حرکات و سکون و وقف آمده و مؤلف گوید: حرکت آن است که از آنجا شروع تلفظ کنند، و ساکن و وقف آنکه در آنجا بایستند، پس حرکت اول باشد و سکون و وقف در آخر (ص ۶۷) پس از آن به بیان نام حرکات در فارسی پرداخته که به صورت زبر و پیش و زیر (فتحه و ضمه و کسره) آمده، و اینکه فتحه موافق الف است و ضمه موافق واو و کسره موافق «ی».

موارد ادغام و تخفیف و حذف و ترخیم (افکندن حرف آخر کلمه به جهت نرمی کلام) و ... نیز توضیح داده و مثال آورده شده است.

#### فصل ششم (صص ۷۴-۸۰):

این فصل در معانی حروف و فواید آن آمده است، مثلاً «الف» بر دوگونه است: اصلی و وصلی. اما الف اصلی آن است که ساقط نشود؛ چون «انداز» و «افروز» که از اسقاط آن کلمه بی معنی گردد، و گاهی بیفکنند از آنکه در استعمال بود؛ چون استادان و ستادن و... و گاهی در «امر» بدل شود، مثل افروز و انداز، که بیفروز و بینداز می شود، و گاهی در میان کلمه حذف می شود، مثل تاتار و تار و گاه و گاه و...

الف وصلی در اول و وسط و آخر اسما درآید که اگر بر کلمه دو حرفی درآید، مفتوح باشد، چون أبر، آبی و آبا به معنی بر، بی و با و...، در وسط افعال به جای بای زاید بود، چون میرام و گیرام، یعنی بمیرم و بگیرم، و برای ندا در آخر، چون خدایا، و گاه برای فاعل؛ مثل دانا و بینا، گاه برای کثرت؛ چون بسا و خوشا و گاهی برای تأکید حسرت، در «دریغا» و حسرتا و... و برای مصدر و نسبت؛ چون درازا، و برای دعا در میان فعل آید؛ چون دهاد و کناد، که برای دعا در آخر زاید می آید، چون «روی شادی دشمنش کم بیندا»، گاه برای تأکید دعا دو الف آرند؛ چون: «بادا هزار سال بقای روان تو» که بُد مخفّف «بود» است و دو الف گرفته است. گاهی برای اتصال؛ چون دمامد، گاهی به جای عطف؛ چون شباروز، و گاهی معنی انتهای غایت را بود، چون سراسر و سراپا؛ یعنی از سر اول تا آخر و از سر تا پا، گاهی برای قسم، چون حقاً، سعدی گوید:

حقاً که با عقوبت دوزخ برابر است

رفتن به پایمردی همسایه در بهشت

در ادامه این مبحث، برای حرف «ب» نیز کاربردهایی ذکر کرده؛ که مواردی آورده می‌شود (از صص ۸۰-۸۶):

در اول مکسور: برای فصاحت و تحسین کلام: بیا، بنشین، زاید؛ وقتی ماقبل کلمه‌ای بیاید که آخرش «در» یا «بر» باشد. برای قسم؛ چون: بخدا، بسرت؛ یعنی قسم به خدا. برای ابتدا؛ چون: به نام خدا، یعنی ابتدا می‌کنم به نام خدا. برای ظرف مکان؛ چون: به مسجد رفتم. برای ظرف زمان؛ چون: بروز، یعنی در وقت روز. برای معیت؛ چون: اسب را به شاخ درخت بستم. برای مصاحبت؛ چون: با زید نشستم، یعنی مع او. برای علت؛ چون: برفتم قاصد به دیدار مرد؛ یعنی برای دیدار. برای توسل؛ چون: به حق محمد علیه السلام؛ یعنی به وسیله و طفیل حق محمد(ص).

برای تشبیه؛ چون: به صورت تو به عالم نیافریده خدا؛ یعنی چون صورت تو. برای لیاقت؛ چون: اکنون که درد هجر به درمان نمانده است؛ یعنی شایسته و قابل درمان.

برای تحت؛ چون: که را پای خاطر درآید به سنگ؛ یعنی زیرسنگ. برای بالا و بر؛ چون: بار به دوش و دستار به سر؛ یعنی بردوش و بر سر. برای استعانت؛ چون: به شمشیر زدم؛ یعنی به مدد شمشیر. به معنی طرف؛ چون: از مکه به کوفه؛ یعنی طرف کوفه. برای قربت؛ چون: چون به درخت گل برسم؛ یعنی نزدیک درخت گل. برای موافقت؛ چون: به گفته بزرگان؛ یعنی مطابق گفته بزرگان.



برای انتهای غایت؛ چون: دود دل به آسمان رسید، یعنی تا آسمان.  
برای عوض و مقابله؛ چون:  
عمّوی تو آن عتر مدقوق که صدتوپ  
در معرکه می خورد به یک نان به کجا رفت  
یعنی عوض یک نان.  
برای استوا و برابری؛ چون:  
به اوج بیکسی ما پر هما نرسد  
رسیده‌ایم به جایی که کس به ما نرسد  
یعنی برابر اوج بیکسی.  
برای اتصال؛ چون: سینه بسینه.

برای سلب ماهیت چیزی؛ چون: بی تمیز ( مؤلف، «بی» را ممال «با» دانسته که اسم «ب» است، وی می نویسد: «اسم «ب» که «با»ست، مفید معیت و الصاق و مصاحبت بود و از «با»ی تنها؛ یعنی «ب» در استعمال افصح باشد؛ چنانچه (کذا) گویی: با دوست نشستم، و «بی» که اماله آن است، برای سلب ماهیت چیزی بود در معنی صفت؛ چون بی تمیز، و بیخود؛ مانند حرف «نا» و لفظ «هیچ» که به همین معنی مستعمل است؛ چون: نااهل و نادان، و هیچمدان و...». البته این نظر، جای تأمل دارد.

زاید؛ چون: بگو، بز و... (این «ب» امروزه با نام «ب» تأکید به کار می رود).

بعد از آن به «تا» و معنی متعدد آن پرداخته است. (صص ۸۶-۹۲)

در خصوص جیم پارسی (چ) موارد مختلف آورده؛ از جمله: معنای تسویه و برابری، استفهام، تحقیر، برای تعظیم، برای تحسّر، برای نهی، برای علت، برای منافات (درین چه شک است؛ یعنی شک نیست)، در مقام مذمت (دشنام مده، این چه رسم است؛ یعنی رسم مذموم و بد است)، برای تمنا (چه باشد که یارم درآید به باغ) و... (صص ۹۲-۹۴). مؤلف، حرف ربط و ضمیر پرسشی و علامت تعجب را با حرف «چ» (جیم فارسی) در هم آمیخته است؛ البته خود او گفته است «حرف جیم پارسی که

جهت اعلان حرکت ماقبلش، های مخفی در آخرش ملحق سازند و به صورت چه آورند؛ چه بر تخت مردن، چه بر روی خاک؛ یعنی هردو برابر است». (صص ۹۲-۹۳) مواردی نیز در خصوص «شین» آورده است، به معنای مصدری (ورزش)، ضمیر واحد (گفتمش)، در اضافه (غلامش) برای تأکید (زید خودش آمد). (ص ۹۵)

در یک مورد هم در کلمه «آبشخور»، «شین» را به جای واو عطف گرفته و مصرع: «بخت بد تا به کجا می‌برد آبشخور ما» را مثال آورده و گفته است که یعنی آب و خور ما. (صص ۹۵-۹۶) در اینجا معلوم نیست که کاربرد این واژه در آن روزگار چگونه بوده است. و اگر به معنای امروزی کلمه بوده، این کاربرد نمی‌تواند درست باشد.

حرف «ک» را برای کاربردهایی مثال زده است؛ چون: تصغیر (مردک)، ترحم (طفلك، به جای کودك)، تشبیه (میخک)، مفعول (پیچک؛ یعنی چیز پیچیده)، فاعل (گوزک) و ... .

#### برای «مفاجاه» چنانکه عرفی گوید:

هر سوخته جانی که به کشمیر درآید

گر مرغ کباب است که با بال و پرآید

«ص ۹۷»

#### برای بیان و ترقی به جای «بل»، سعدی:

نه ذکر جمیلش نهان می رود      که صیت کرم در جهان می رود

«همانجا»

#### برای دعا، حافظ:

به عهد گل شدم از توبه شراب خجل

که کس مباد ز کردار ناصواب خجل

«همانجا»

#### و برای عطف، سعدی:

ای بسا اسب تیزرو که بماند      که خرلنگ جان به منزل برد

(ص ۹۸)

برای موصول، سعدی:

دهد نطفه را صورتی چون پری که کرده است برآب صورتگری  
(همانجا)

برای تفضیل:

قهر دوست بهتر که مهر دشمن، در اینجا تفضیل است قهر را بر مهر، یعنی از مهر  
دشمن، و در: که کرد، که نیافت.

برای نتیجه، جزا و تعلیل شیخ علی حزین گوید:

کدامین دست خالی داشتم تا سبحة گردانم

که دستی رهن ساغر بود و در دستی سببوسته

(همانجا)

همچنین برای تأکید به معنی هم، برای رابطه یا تکیه کلام، برای تشبیه، برای شرط  
و... (صص ۹۶-۱۰۰).

در ادامه، کاربردهای حرف «میم» را آورده است؛ از قبیل: ضمیر واحد متکلم،  
مفعول، در فاعل، اضافه، نسبت و تخصیص، نهی و... (صص ۱۰۰-۱۰۲) و کاربردهای  
حرف «واو» همچون: بیان ضمّه، اشمام ضمّه (معدوله) و انواع آن: (خواب، خوان،  
خورد، خوز، خوست، خوش، آخوند، خوید، خوهله، به معنی کج و ناراست،  
خویش) عطف، معروف، مجهول، به جای ضمیر (ورا = او را)، بالای حرف تردید که  
«یا» است درآید، و زائد است (و یا باره رستم جنگجوی) برای تصغیر؛ چون: پسرو،  
واوی که ننویسد و بخوانند (کاؤس) و آنکه ساقط شود برای تخفیف؛ (که و آندّه).  
(صص ۱۰۲-۱۰۶)

حرف «ها»ی هوز و «یا»ی تحتانی نیز از دیگر مواردی است که کاربرد آن در پایان  
فصل ششم ذکر شده است. (صص ۱۰۶-۱۱۲)  
فصل هفتم (صص ۱۱۲-۱۲۰):

فصل هفتم کتاب به حروف زائد، که برای تحسین کلام آید، و حروف و کلماتی که افادهٔ بعضی معانی دهد؛ مانند حروف: در، بر، فرا، مر، خود، فرو، همی (همی گفت با بهمن اسفندیار)، مند وند، سار، ور، (مفید معنی خداوندی است) گار (فاعلیت)، باز، زار، سار، لاج، ستان (انبوهی و بسیاری)، دیس، دس، وان، ون، وار، آسا، سان، سار، وش، فش، پش، مان (مثل و مانند)، وار (به معنی مقدار و لیاقت هم آمده؛ مثل جامه وار، و شاهوار) چّه، غاله (برای تصغیر، غاله، بجز ترکیب بزغاله و داسغاله به نظر نیامده) ناک، گین (مخفف آگین، مفید الصاق) ی، ین، ار، بان، وان، دان، ویه، تاش (مفید نسبت)، ار (مفید مصدر)، بان و آن (مفید حفاظت)، هان (مفید تنبیه و تأکید) چی (فاعلیت)، وام، فام، پام، گون، گونه (مفید لون و رنگ) شاه و شه، و سر (برای تعظیم و انتخاب؛ مثل: شاه دزد، و شه فرد، و سردفتر).

اینکه چرا برهمن، پیشوندها و پسوندها را همه زائد دانسته، معلوم نیست.

#### خاتمه کتاب:

مؤلف در خاتمه کتاب «صرف پارسی» چندین فایده و تبصره در بیان بعضی مصطلحات نحوی آورده که به گمان وی، برای مبتدیان دانستن آن ضروری است. (ص ۱۲۱)

بعضی از این فواید عبارت است از: صرف چهارده گانهٔ ضمائر عربی و بیان اینکه در فارسی شش صیغه به کار می‌رود و تفریق در مؤنث و مذکر و تثنیه و جمع در اینجا نیست. در خصوص تطابق صفت مذکر و مؤنث نیز گفته است که در عربی وجود دارد، ولی در فارسی نیست، اگر چه در بعضی موارد، فضلا تصرفاتی نموده و رعایت کرده‌اند، مثل صاحبۀ مکرمه. فایدهٔ دیگر اینکه کاربرد «صاد» در فارسی در کلماتی چون شصت و صد جایز دانسته‌اند، و در کلماتی چون طپیدن و طرازیدن و رقصیدن و فهمیدن جعل است که معرب را مفرس کرده‌اند.

فایدهٔ دیگر اینکه در نوشتجات و کارخانجات، های آخر را به جیم بدل کنند و به الف و تا، چون عربان جمع کنند.

فایدهٔ دیگر کاربرد «است» و «هست» و اخوات، آن است که از قبیل افعال ناقص برای ربط زمان به کار رفته و مصدرش مستعمل نیست.

فایدهٔ دیگر در این معنی است که در فارسی، تکرار لفظی به معنی کثرت است؛ مانند: جهان جهان نیایش و عالم عالم ستایش فرازندهٔ زمین و آسمان را سزد، و گاه به معنی قلت؛ چون: خال خال مردمانند که ورع پیشگان‌اند.

پس از این فواید، و طی تبصره‌ای به معرفی کلمه و اسم و فعل و حرف و انواع اسم (جامد، نکره، معرفه، علم، اشاره، مرکب، اضافه، مضاف‌الیه، مصدر، مشتق، ظرف، تفضیل، اسم صفت و ...) پرداخته و برای هر کدام نیز شاهد یا شواهدی برای نمونه ذکر کرده است:

پس از ذکر اسمها، به حروف پرداخته و گفته است که «حروف»، رابط هستند در عبارت، برای بیان و معنی آن بی‌واسطهٔ اسم و فعلی مفهوم نگردد و آن هم مفرد است و هم مرکب. بعضی از این را هم نام برده است، مانند:

- ♦ حروف عاطفه: (و، یا، بل).
- ♦ حروف استثنا: (آلّا، مگر، غیر، جز، سوای، وراى، دون، بدون) که گاهی بر بعضی از آنها، بای موحدهٔ افزایند (بجز، بدون و ...) حروف استدراک (لیک، لیکن، لاکن، ولیکن، ولیکن)، که معمولاً برای رفع توهّم به کار می‌رود.
- ♦ حروف تشبیه: (چون، چنانچه، چو، همچین، همچنان، همچو، مانند، پنداری، گویی، آسا، سان و بسان).
- ♦ حروف استفهام: (چه، که، چیست، کذا)، کیست (کذا)، چرا، کی، کجا، کدام، چگونه و کو (کجا)
- ♦ حروف ایجابی: (نعم، آری، بلی، لبی).
- ♦ حروف صلبی: (نه، لا، نا، بی).
- ♦ حروف شرط: (چو، چون، اگر، گر، ار، ور، هرگه، اگرچه، هرچندتا، ورنه، هم، اما)، در این موارد جملهٔ اوّل را شرط و ثانی را جزا گویند.

- ♦ حروف تشخیص و حصر که مفید تکرار هم بود: گان، گانه.
  - ♦ حروف علت: (چه، زیرا، که، چرا، بنابر، هذا بهذا، از بهر، از برای، از این‌رو، از آن‌جهت).
  - ♦ حروف ندا: (الف) آیا (کلمه تمنا و گاهی استفهام و استفسار و احتمال، مثل شاید و باشد).
  - ♦ حروف تعین و ... (ص ۱۳۳ - ۱۴۰)
- در پایان کتاب آمده است: «هزاران سپاس ایزد جهان آفرین، طرازنده نقش زمین و فرازنده کاخ سپهر برین که این مختصر مطول مفید مبتدیان گردید و ماشطه کلک به موزونی تاریخ آغاز و انجامش، شانه به زلف تابدار سخن کشید لمؤلفه:
- |                            |                          |
|----------------------------|--------------------------|
| سال تاریخش چو یک تاریخ بود | در یکی تاریخ طبع آن نمود |
| (۱۲۴۱)                     | (۱۲۵۱)                   |
- قسمتی از غزل حافظ، اینگونه آمده است:
- شکر ایزد که به اقبال کله گوشه گل  
نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد  
آن پریشانی شبهای دراز و غم دل  
همه در سایه گیسوی نگار آخر شد  
ساقیا لطف نمودی قدحت پر می باد  
که به تدبیر تو تشویش خمار آخر شد  
در شمار ارچه نیاورد کسی حافظ را  
شکر کان محنت بیرون ز شمار آخر شد  
(همان، صص ۱۴۱ - ۱۴۰)
- سپس قطعه تاریخی که در باب ختم کتاب، توسط کنور لچهمی نراین، متخلص به «نسیم» سروده، آورده شده:

«ای به حکمتهای تو میرقصد افلاطون به خم  
وی ز دانشهای تو نام است در ایامها  
ای ز خلق مشکبویت عالمی را تردماغ  
وی به دور ساقی مهرت به گردش جامها  
خوب کردی برهمن تألیف «صرف پارسی»  
یادگار روزگارت ماند صبح و شامها  
چون نسیم دهلوی میخواست سال طبع آن  
هاتف غیش چه خوش درداد این الهامها  
بیست و پنجم ز ذیقعد و دوشنبه روز نیک  
داد «صرف پارسی» را برهمن انجامها»

(همان، صص ۳-۱۴۲)

پایان بخش کتاب «صرف پارسی» این جملات و ابیات است:

«در مطبع گلدسته نشاط، بیست و پنجم شهر ذیقعد ۱۲۵۱ سنه هجری نبوی، علیه  
الصلواة، به قالب طبع درآمد:

«غرض نقشی است کز ما باز ماند      که دنیا را نمی بینم بقایایی  
مگر صاحبدلی روزی به رحمت      کند بر حال این مسکین دعایی»  
مطابق چهاردهم ماه مارچ سنه ۱۸۳۶ مسیحیه، موافق سوم چیت سنه ۱۲۴۲ بنگله.

### نگاهی اجمالی به صرف پارسی

با توجه به اینکه کتاب مذکور، ۱۹۰ سال پیش نوشته و چاپ شده و همچنین  
موقعیت زمانی و مکانی و زبانی آن، سهوهایی نیز در آن به چشم می خورد.  
۱- در تعریف مصدر، آن را اسمی دانسته که از ذات فاعل صادر و بر ذات مفعول  
واقع شده است، و از اقسام مصدر نیز به «لازم» و «متعدي» اشاره کرده است.

- ۲- در تعریف فعل ماضی به مطلق، استمراری، قریب، بعید، قریب و استمرار، متشکلی، مع القدرت و امکان بالاستمرار اشاره کرده، و به مواردی چون: ماضی ملموس و گذشته‌آیندگی نپرداخته، مراد وی از «متشکلی» نیز همان «التزامی» است.
- ۳- در تعریف فعل مضارع، به شکل ساختن آن اشاره کرده و گفته است: «خواهد» که مضارع خواستن است، چون در اول فعل ماضی درآرند، مستقبل گرداند (ص ۳۶ متن اصلی) و به اینکه بر زمان آینده دلالت می‌کند، و ساختن آن از مصدر مرخم فعل منظور گرفته می‌شود، اشاره‌ای نکرده است.
- ۴- در تعریف مضارع، مطالبی نیاورده و فقط بعضی افعال را صرف کرده، مثل آیم، آیی، آید... و گفته است که «می» در اول آن، علامت حال است؛ مثل: می‌آیم، می‌آیی، می‌آید و...» (ص ۳۸ متن) و اینکه مضارع از فعل امر ساخته می‌شود و با ضمائر متصل به فعل و... اشاره‌ای نکرده است، به «مضارع مع القدرت» هم پرداخته (توانم آمد... که در ایران کمتر بدان توجه شده است.
- ۵- در حروف اضافه نیز گاهی سهوی رخ داده؛ مثلاً در کاربردهای حرف «ب» حرف «با» را که صدای حرف «ب» است، به جای «ب» گرفته است، به معنای مصاحبت؛ چنانکه گوید: «برای مصاحبت، چون: با زید نشستیم» و گاهی با پیش واژک «به» در اول فعل «بروم» به هم آمیخته است، و «بی» را به جای «ب» به کار برده؛ از جمله کاربردهای «ب» گفته: «برای سلب ماهیت چیزی؛ چون: بی‌تمیز»؛ در حقیقت حروف الفبا را با حروف اضافه و ربط مخلوط کرده و شاید فرق آنها را نمی‌دانسته است.
- ۶- گاهی متمم را به اشتباه، فاعل نامیده است، چنانکه در عبارت «از درد فراق سوختم» درد فراق را فاعل سوزانیدن متکلم داشته است.
- ۷- حرف «شین» را در کلمه «آبشخور» به جای واو عطف گرفته است.
- ۸- حرف «ب» که برای تأکید یا زینت در ابتدای فعل امر به کار رفته، مثل: بزن، بگو و... زاید دانسته است.



- ۹- حرف «ک» در کلمه «پیچک» را «کاف مفعولی» نامیده است.
- ۱۰- برای «که» در جمله «فلان دوست است که دشمن» معنی «تردید» منظور داشته، که معلوم نیست از چه مبنایی گرفته است.
- ۱۱- در فصل هفتم کتاب، حروف: همی، فرا، فرو، بر، در، شاه، شه، و... را ذیل عنوان «حروف زائد» ذکر کرده است.
- ۱۲- پسوندهای: وند، سار، زار، چه، سار، لآخ، دیس و... را مفید تنبیه و تأکید آورده است (۱۳۰-۱۱۲ متن)
- ۱۳- بخش زیادی از کتاب، به حروف و انواع آن اختصاص داده شده است.
- ۱۴- مواردی نیز در خواندن و بیان مفهوم شعر، سهوهای رخ داده که احتمالاً به سبب دشوارفهمی در معنی آن بوده است.

#### نتیجه

در مجموع آنچه از مطالعه کتاب «صرف پارسی» برمی آید، با وجود آن که حدود ۱۹۰ سال از تألیف آن گذشته است، می توان گفت که در زمان خود، کتاب ارزشمندی بوده و بسیاری از مطالب آن نیز هنوز هم به صورت عالمانه، باقی است و جز مواردی اندک، بقیه قابل انطباق با دستوره‌های امروزی خواهد بود. ظرافت و دقتی هم که در یافتن الفاظ، کلمات، حروف، تعاریف و ... به کار برده، هم نشانگر توانایی مؤلف در نگارش صرف فارسی است و بیانگر ذوق و سلیقه وی در به کارگیری شواهد شعری شاعران، برای اثبات سخن خویش، که کاری ارزشمند است. نگارنده، کوشیده است تا کتاب و محتوا و مضامین آن را برای اهل تحقیق معرفی کند. تطبیق و تطابق آن با سایر دستورها، جای خود را دارد که باید در جایی دیگر بدان پرداخت.

معرفی این آثار و مؤلفان آنها که در روزگار گذشته روشن‌کنندگان چراغ زبان و ادب فارسی (دری) در سرزمین هند و دیگر سرزمینها بوده‌اند، ضمن نگه‌داشت و احیای یاد و نام مؤلف و اثر یا آثار وی، برای محققان و پژوهشگران پارسی‌زبان و پارسی (دری) گوی نیز از هر حیث می‌تواند مفید فایده باشد تا به گذشته‌های این زبان

و فرهنگ و زوایای پنهان آن بیش از پیش آگاهی بیابند و نکات برجسته آن را به کار ببرند و نواقص آن را کامل کنند.

#### یادداشت‌ها :

۱. مصدر از برای بیان حدوث فعلی است که به فاعلی منسوب باشد (قریب و... ۱۳۶۷ص ۱۰۸) «کاری است که از کسی یا چیزی سرزند، ولی زمان نداشته باشد، (مشکور ۱۳۶۳:۷۲) مصدر کلمه ای است که از آن، افعال و صفات اشتقاق کنند(محمد پادشاه ۱۳۶۲ ذیل مصدر).

۲. فعل ماضی آن است که بر زمان گذشته دلالت کند (قریب و... ۱۳۶۷، ص ۱۵۷) فعلهایی که بر زمان گذشته دلالت دارند ماضی نامیده می‌شوند. (احمدی گیوی، ۱۳۸۰، ص ۲۵۷ و خانلری، ۱۳۵۵ص ۳۶).

۳. فعل مضارع همان ریشه یا صیغه فعل امر است که دالی ماقبل مفتوح به آخر آن افزایشند. (قریب و... ۱۳۶۷، ص ۱۵۷) فعلهایی که بر زمان حال یا آینده، و گاهی بر گذشته یا هر سه زمان دلالت می‌کند، مضارع هستند (احمدی گیوی، ۱۳۸۰، ص ۲۵۷) مضارع صیغه‌ای از فعل است که هم بر زمان حال و هم بر آینده دلالت می‌کند (خانلری، ۱۳۵۵، ص ۳۹)

۴. به نوشته «دستور زبان فارسی»، «با» افاده این معانی می‌کند: ۱- «مصاحبت و همراه بودن» (با دوستان دوست تو را دوستی نکوست)، ۲- به معنی «طرف و سوی» باشد(برد از وی پیامی چند با او)، ۳- استعانت (با دست توانا به ناتوان یاری رساندن) ۴- مقابله و برابری (با روی تو آفتاب دیدم) ۵- به جای «با وجود» (با صیقل ضمیر تو چون عکس آینه) (قریب و... ۱۳۶۷، ص ۱۹۶). اما برهمن در اینجا اختلافی قائل شده و گفته است: برای معیت، اسب را به شاخ درخت بستم؛ پس رسن فاصله است میان اسب و شاخ، و برای الصاق، رسن را به میخ بستم، یعنی با میخ، و در اینجا فاصل نیست و فرق در معیت و الصاق این تواند بود، و برای مصاحبت، با زید نشستیم، یعنی مع او، و اسب را با زین خریدم، ای مع زین. (ص ۸۱)

منابع و مأخذ

- ۱- صفا، ذبیح ا... (۱۳۶۶ش) تاریخ ادبیات در ایران، (ج چهارم) چاپ چهارم، تهران، انتشارات فردوس.
- ۲- ----- (۱۳۶۳ش) گنجینه سخن (ج دوم) چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیرکبیر
- ۳- برهمن، داتارام (۱۲۵۱ هـ). صرف پارسی، لکهنو، هندوستان، مطبعه گلدسته نشاط.
- ۴- قریب، عبدالعظیم، و ... (۱۳۶۷ش) دستور زبان فارسی (پنج استاد) چاپ پنجم، تهران، انتشارات اشراقی.
- ۵- دهخدا علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت نامه، چاپ دوم از دوره جدید، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۶- حافظ، شمس الدین محمد، (۱۳۶۳) دیوان اشعار، تصحیح ابوالقاسم انجوی شیرازی، تهران، انتشارات جاویدان.
- ۷- خانلری، پرویز (۱۳۶۴) دستور زبان فارسی، تهران، انتشارات توس.
- ۸- شاد، محمد پادشاه (۱۳۶۳) آندراج (فرهنگ جامع فارسی)، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، چاپ دوم، تهران، انتشارات کتابفروشی خیام.
- ۹- عبیدی، عبیدا... (۱۸۷۳م). دستور پارسی آموز، آگره، (هند) مطبع مدیکال پریس.
- ۱۰- مشکور، محمد جواد (۱۳۶۳) دستور نامه، چاپ یازدهم، تهران، موسسه مطبوعاتی شرق
- ۱۱- همایی، جلال الدین، (۱۳۷۷)، دستور زبان فارسی، مندرج در: لغتنامه دهخدا، چاپ دوم از دوره جدید، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، مقدمه، صص ۱۴۸-۱۱۴.